

شهيد محمد محمدي



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	عبدالرسول
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۸/۱۰
محل تولد	بوشهر - کنگان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۲۳
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	کنگان

زندگینامه

شهید محمد محمدی در سال ۱۳۴۴ و خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود . از همان سنین کودکی مورد توجه خانواده و اطرافیان خود قرار گرفت . دوران ابتدایی و راهنمای را با موفقیت به اتمام رسانید . دوره متوسطه را در دبیرستان آیت الله طالقانی شهرستان کنگان مشغول به تحصیل شد . وی در تابستان که بیکار بود با دوستانش به ماهیگیری می رفت تا کمکی به امرار معاش خانواده باشد . شهید فردی با ایمان ، عاشق خانواده و مهربان بود . به رهبر بسیار عشق می ورزید . با خانواده ، همسایه ها و دوستان مهربان بود . حتی بعضی از همسایه های اهل تسنن نیز از وی به نیکی یاد می کنند . عشق و علاقه ایشان به رهبر و جبهه و جنگ چنان بود که در سال دوم دبیرستان مدرسه را رها کرد و برای اولین بار راهی جنگ شد . وی نوجوانی فعال و کوشا و عضو هسته مقاومت بسیج کوزه گری بود . ایشان در تاریخ ۱۶ / ۱ / ۶۱ در عملیات بیت المقدس که با هدف آزاد سازی خرمین شهر در منطقه غرب رود کارون با رمز « یا علی ابن ابیطالب (ع) » آغاز گشته بود و باعث آزاد سازی ۵۰۳۸ کیلومتر مربع از خاک مقدس وطن اسلامی و تلفاتی برابر با ۱۶۰۰۰ کشته و مجروح و ۱۹۰۰۰ اسیر و نابودی ۲۰ هواپیما ، ۳۰ توپ ، ۱۵۰ تانک و نفربر و بغنیمت گرفتن ۳۰ توپ و ۵۰ تانک و نفربر برای عراقی های بعثی بود ، به درجه رفیع شهادت نایل گردید . روحش شاد و یادش گرامی باد .

وصیت نامه

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند که انسان را آزاد آفرید و بنام خداوندی که یاران پاکش را از شر مصائب در امان دارد و بنام قهاری که بندگان صالحش را بر مستکبران غلبه نمود، چند کلمه وصیت خود را شروع می کنم: آری پدر – مادرم ☐ خویشان و اقوام با گذشت زمان بار دیگر کربلای حسین نمایان شد، عاشورا پدیدار گشت و خون شهدا ☐ زنده گشت و در رگهای بندگان خدا جوشید و بار دیگر حسینیها و زینبها و علی اکبرها و علی اصغرها زنده گشتند آری حسین زنده شد و قیام کرد، برخواست یاری طلبید و ما هستیم که به ندای ((هل من ناصر ینصرنی)) امام لبیک گفته و او را یاری کنیم. آری پدر و مادرم – خواهر و برادرانم اگر ما الان حسین زمان را تنها بگذاریم فردای قیامت جواب فاطمه زهرا و علی مرتضی و جد حسین رسول الله چه بگوییم و چه خواهیم گفت . آری شهیدان زنده اند و پیش خدا روزی دارند مگر حسین زمان فرمود ((ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد)) اگر شهید شدم دستهایم را باز بگذارید تا نگویند از دنیا سیر شده و چشمهایم را باز بگذارید تا نگویند کورکورانه از دنیا رفت و از شما خواهشی که دارم اینست که امام را تنها نگذارید و به حرف منافقین گوش ندهید و در خط اسلام و قرآن باشید که فردای رو سفید باشید. راستی اگر شهید شدم ایم دعا را در اول وصیت نامه بنویسید ((اللهم اجعلنی من جندک فان جندک هم الغالبون و اجعلنی من حزبک فان حزبک هم المفلحون و اجعلنی من اولیائک فان اولیائک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون برادر حقیر محمد محمدی

مصاحبه

روایت عشق :

محمد دومین فرزند من است . هنگام رفتن به جبهه ۱۴ سال داشت و کلاس دوم دبیرستان بود . روحیه ای شاد و انقلابی داشت . چون قبل از رفتن به جبهه عضو انجمن اسلامی مدرسه بود . از ماه ها قبل تصمیم خود را برای رفتن به جبهه گرفته بود .

جوانی مخلص و مذهبی بود . به مجالس و محافل مذهبی علاقه بسیار داشت . از ویژگی های بارز اخلاقی ایشان خلق و خوی نکو ، صفای باطن و روح والایش بود که در پشت چهره های مهربان و پر عطوفت قرار گرفته بود . به پدر و مادر و همسایگان خود بسیار احترام می گذاشت .

بسیار مقید به مسائل و شؤونات اسلامی بود . پدر شهید می گوید : محمد می خواست به جبهه برود . مادر اش باردار بود . من به محمد گفتم حالا به جبهه نرو . مادرت دلتنگی می کند . اما محمد گفت : من به جبهه می روم اگر برگشتم که هیچ . اگر برگشتم این بچه به جای من . محمد برگشت و بچه را محمد نام گذاشتیم . مادر شهید می گوید : محمد یک سال داشت که بسیار سخت مریض شد . شبی در خواب ام شخصی آمد و سر تا پای محمد دست کشید . محمد شفا پیدا کرد . اما می دانستم که محمد روزی به شهادت می رسد . هنگامی که همزمان اش برگشتند و از محمد خبری نشد ، دلم گواهی شهادت اش را می داد . تا این که بالاخره خبر شهادت اش را آوردند . گاهی گریه می کردم . گاهی به حضرت زینب (س) و مصائبش فکر می کردم . گاهی هم شکر خدا می کردم . محمد امانتی بود در دست ما که باید به صاحب اصلی اش برگردانیدیم .

غروب ها و صبح های زود دلتنگ محمد می شوم . افتخار می کنم که فرزندم در راه دفاع از اسلام و وطن خویش به شهادت رسیده است . از این که مادر شهید هست به خود می بالم . باید حرمت خون شهدا^۱ را نگه داریم ، خواهران با حفظ حجاب خود و برادران با پیروی از رهبر انقلاب اسلامی .

پدر شهید : عبدالرسول محمدی

مادر شهید : خیری حیدری

خاطراتی از پدر شهید

شهید دومین فرزند خانواده و مجرد بودند . شهید کلاس دوم دبیرستان بودند که شهید شدند . از اعزام شهید تا شهادتش ۶ ماه طول کشید چهارمین اعزام شهید بود از آخرین خاطره شهید اینکه مادر شهید باردار بوده پدر شهید به شهید می گوید مادرت دلتنگی می کند باردار است گناه دارد . ولی شهید می گوید . من به جبهه می روم . اگر برگشتم که هیچ اگر برگشتم این بچه جای من است . همان طور نیز شد . و بچه پسر شود هم نام شهید شود .

شهید فردی نماز خوان و مهربان و بسیار مقید به شؤونات اسلامی بودند بسیار به حجاب بها و ارزش می داد همیشه به خواهرانش به حجاب سفارش می دادند .

اگر اکنون شهید زنده بود این هم مسائل می دید بدون اینکه شهید شود می مرد خیلی از این مسائل ناراحت می

شد .

هنگامیکه همزمانش و دوستانش آمدند و شهید نیامد دلم گواهی شهادت ایشان می داد . از زمان شهادتش تا موقعی که جسدش آوردند سه ماه طول کشید . روحیه ای بسیار بالا داشتم . هنگامیکه خبر شهادتش شنیدم . گاهی گریه می کردم گاهی به زینب و مصائبش فکر می کردم . گاهی شکر خدا می کردم .

خاطراتی از مادر شهید

فرزندم قبل از یک سالگی مریض سخت بود رفتم چشمه جنوب کنگان در خواب دیدم یک شخصی آمد و سر تا ناخن پایش دست کشید و بچه ام شفا پیدا کرد . و من می فهمیدم که پسر م شهید می شود .

بیشتر در مواقع غروب و صبح زود دلتنگ ایشان می شوم . تمام فکر و ذکر م شهید است . شهدا بخاطر حفظ ناموش و حجاب خون خود را فدا کردند .

ما باید خون شهدا را ارج بنهیم و نگذاریم بی حجابی و بی ایمانی جامعه را فرا گیرد .

افتخار می کنم که مادر شهید هستم . فرزندی از خدا گرفتم و به طور امانت او را بزرگ کردم و بخدا تحویل دادیم .

خاطرات

شهید به روایت هم‌رزم

من در اردیبهشت سال ۱۳۶۰ و عملیات شلمچه همراه شهید بودم. روزی که از سپاه پاسداران کنگان به بوشهر اعزام می شدیم شهید داشت وصیت نامه خود را می نوشت. از وی پرسیدم: مگر می دانی شهید می شوی. در جواب من گفت: شاعر می گوید:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند

روبه صفتان زشت خو را نکشند.

در جبهه اخلاقی بسیار نکو و پسندیده داشت. همیشه خنده رو بود. مسئولیت ها و مأموریت های محوله را بخوبی و با ایمانی راسخ و قلبی پاک انجام می داد. همیشه هم‌زمانش را به دعای گمیل، دعای توسل و زیارت عاشورا دعوت می نمود. برخوردش با هم‌سنگران خدا پسندانه بود. همه به خوبی از وی یاد می کردند. من در منطقه بودم که خبر شهادتش را از زبان یکی از هم‌زمان اش فهمیدم.

عبدالمجید صفایی

خاطره هایی از دوستان و خویشاوندان شهید:

با ایشان در یک سنگر بودم. نمازش را بوقت می خواند. قرآن و اکثر دعا ها را می خواند. نماز شیش هیچ وقت ترک نمی شد. ایشان می گفت نماز شب بخوان بسیار صواب دارد. آن زمان نمی دانستم نماز شب چیست. در عملیات بعثت اینک دست چپ من شکسته بود و نمی توانستم خشاب گذاری کنم، شهید محمدی در زمان پاتک دشمن اسلحه من را خشاب گذاری می کرد.

(مسعود روشن – دوست شهید)

بین سالهای ۶۰-۵۹ بود. ایشان در دبیرستان درس می خوانند و من در دوره راهنمایی بودم. با همت شهید محمدی یک نمایشگاه بزرگ کتاب با همکاری جهاد سازندگی و سپاه پاسداران به مدت یک هفته در مدرسه شریعتی برگزار شده بود. ایشان تمام روز در نمایشگاه حضور داشتند و دانش آموزان را مرتب به کتاب خریدن و خواندن تشویق می نمودند. با آن مهربانی و لطافت کلام که شهید داشتند ممکن نبود کسی بی تفاوت از کنار ایشان رد شود. ما همیشه دوست داشتیم با ایشان دوست شویم

(قاسم اقنوم □ دوست شهید)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران